



اداره کل آموزش و پرورش استان آذربایجان شرقی

معاون مدیرکل و مدیریت آموزش و پرورش میانه

درسنامه درس ۸ پایه هشتم

تهیه و تدوین: دکتر خالق شمسی

دبیر زبان و ادبیات فارسی دبیرستان علامه ابنی شهرستان میانه

آبان ماه ۹۹

اهداف درس

-آشنایی با سبک های گوناگون زندگی

-آشنایی عمیق تر با سبک زندگی ایرانی -اسلامی

-شناخت جامی و نمونه شعر این شاعر بزرگ

-شناخت ادبیات داستانی و رعایت خوانش لحن آن

-آشنایی عمیق با قالب مثنوی

-آشنایی بیشتر با نمونه ادبیات مقاومت و پایداری و دفاع مقدس و چهره شخصیت های

جنگ تحمیلی به ویژه شهید مهدی باکری

مروری بر آموخته های درس قبل

کل درس به آموزش سبک زندگی اشاره داشت

بخش اول درس به داستان شیخ جنید و بهلول از کتاب جامع التمثیل حبله رودی پرداخته بود که به آداب طعام خوردن و سخن گفتن و خوابیدن اختصاص داشت

بخش دوم درس به قلم دکتر اکبری شلدره به استفاده صحیح ابزارهای نوین ارتباطی اختصاص داشت

حکایت پایانی درس ۷ هم به داستان وزیر قدر شناس که گذشته خویش را هیچگاه از یاد نبرده بود از کتاب اسرار التوحید نقل شده بود

دانش زبانی درس به گروه اسمی و هسته و وابسته گروه اسمی



توضیحات درس ۸

خارکش پیری با دلق دُرُشت پشته‌ای خار همی برد به پشت

خار: تیغ دلق: پوستین، جامه‌درویشی، دُرُشت: زبر، زمخت، خشن، ضخیم ضدنرم همی برد: می برد (کاربرد قدیم ماضی استمراری)
پشته و پشت ": آرایه ی "جناس" دارند "

ی. خاری را بر پشت خود گذاشته و حمل می کرد معنی بیت: خارکش پیری با لباس زبر فرسوده، پشته

لنگ لنگان قدمی برمی داشت هر قدم دانه ی شکری می کاشت

لنگ لنگان: شلان شلان، در حال لنگیدن دانه ی شکر: شکرگزاری را به کاشتن دانه تشبیه کرده است

معنی بیت: در حالی که می لنگید و راه می رفت؛ با هر قدم خدا را سپاس می گفت

!کای فرازنده ی این چرخ بلند! وی نوازنده ی دل‌های نژند

فرازنده: افرازنده، بلند کننده، برپا کننده نوازنده: آنکه نوازش و مهربانی کند. لطف کننده، مرحمت کننده نژند: اندوهگین، پژمرده،

غمناک، سرد و بی روح

!معنی بیت: ای خدایی که این روزگار و آسمان را برافراشته ای و ای کسی که آرامش دهنده ی دل‌های غمگین هستی

کنم از جیب نظر تا دامن چه عزیزی که نکردی با من

جیب: یخه ی پیراهن، گریبان عزیزی: ارجمندی گرانمایگی احترام

"از جیب تا دامن نظر کردن" کنایه از: "به احوالات خود نظر کردن"

معنی بیت: وقتی که از سر تا پای خود را نگاه می کنم (به احوال و روزگار خود می نگرم) می بینم که همه نوع بزرگواری و ارجمندی

را در حقم کرده ای

در دولت به رخم بگشادی تاج عزّت به سرم بنهادی

دولت: اقبال، نیکبختی، خوش بختی عزّت: ارجمندی، سرافرازی، عزیزی

تاج عزّت: اضافه ی تشبیهی

معنی بیت: در خوش بختی و سعادت را در مقابل چشمان من باز کردی و ارجمندی و بزرگی را مانند تاج بر سر من نهادی

حد من نیست ثنایت گفتن گوهر شکر عطایت سُفتن

ثنا: تمجید، تعریف، تحسین، مدح، ستایش، شکر، سپاس جمع: ثنیه

عطا: بخشش، انعام سُفتن: سوراخ کردن، ساییدن، (درباره ی مروارید)

معنی بیت: من در حدّی نیستم که بتوانم تو را ستایش کنم و از عهده ی شکرگزاری نعمت و بخشش های تو برآیم

نوجوانی به جوانی مغرور رخس پندار همی راند ز دور

پندار: اندیشه، گمان، خیال، تصور، غرور، تکبر

معنی بیت: نوجوانی که مغرور جوانی خود بود، از دور در حالیکه اسب کبر و غرور را می راند به پیرمرد نزدیک شد. (پندار جوان

مانند رخس، تند و سریع به حرکت درآمد.)

آمد آن شکرگزاریش به گوش گفت کای پیر خرف گشته، خموش

خرف: مرد کم عقل و پیر

معنی بیت: شکرگزاری پیرمرد به گوش جوان رسید و گفت: ای پیرمرد کم عقل! ساکت باش

خار بر پشت، زنی زین سان گام دولّت چیست، عزیزیت کدام؟

زین سان: مخفف از این سان، بدین نحو، اینگونه گام: قدم

معنی بیت: خار بر پشت نهاده ای و اینگونه به سختی راه می روی! خوشبختی و بخت و اقبال چیست و عزّت کدام است؟

عزّت از خواری نشناخته ای عمر در خارکشی باخته ای

خواری: پستی، زبونی، ذلّت

"عزّت و خواری": آرایه ی "تضاد" یا "طباق" "خوار و خار": آرایه ی "جناس"

معنی بیت: تو هنوز تفاوت سربلندی را از ذلّت و خواری درک نکرده ای و عمرت را در خارکشی از دست داده ای

پیر گفتا که: «چه عزّت زین به که نیام بر در تو بالین نه

بالین: آنچه بهنگام خواب زیر سر نهند. بالش، بالشت

"نیام بر در تو بالین نه": کنایه از "محتاج نبودن"

معنی بیت: پیرمرد جواب داد که چه عزّتی بالاتر از این است که بر در خانه ی تو بالش خوابم را نمی گذارم. (محتاج به کسی چون تو

نیستم.)

کای فلان! چاشت بده یا شامم نان و آبی که خورم و آشامم

چاشت: غذا و طعامی که به هنگام صبح یا نزدیک ظهر می خورند

معنی بیت: که ای فلانی! به من صبحانه یا شام بده و یا نانی که بخورم و آبی که بنوشم

شکر گویم که مرا خوار نساخت به خسی چون تو گرفتار نساخت

خسی: شخص پست و فرومایه، ناچیز

معنی بیت: خدا را سپاس می گویم که مرا ذلیل و خوار نساخت و به شخص پستی چون تو گرفتار و نیازمند نکرد

به ره حرص شتابنده نکرد بر در شاه و گدا بنده نکرد

حرص: آز و طمع، ضد قناعت

معنی بیت: خداوند بخشنده و مهربان را شکر می گویم که مرا به راه حرص و طمع نکشاند و بر در خانه ی ثروتمند و فقیر، نیازمند نکرد.

داد با این همه افتادگی ام عزّ آزادی و آزادگی ام

افتادگی: فروتنی تواضع، ناتوانی آزادی: رهایی، در بند نبودن (از نظر جسمانی)

آزادگی: حریت، جوانمردی، نجابت، اصالت "آزادی و آزادگی" آرایه ی جناس دارند

معنی بیت: با این همه ضعف و ناتوانی که دارم، به من عزّت آزادی و آزادگی را هدیه کرد

پیرخارکش (آزادگی) نقل به صورت داستان

براساس داستانی از جامی

در کتاب فارسی هشتم (درس ۸) صفحه ۸۹

می دانیم که جامی هفت اثر و مثنوی معروف «هفت اورنگ» دارد که به تقلید از مثنوی های نظامی گنجوی است. به نام های:

سلسله الذهب، سلامان و ابدال، تحفه الاحرار، سبحة الابرار، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، خردنامه اسکندری

:داستانی با عنوان «حکایت پیر خارکش» در مثنوی «سبحة الابرار» به نظم درآمده است که ما به بیان منشور آن می پردازیم

در زمان های قدیم، پیری فرتوت و خمیده قامت زندگی می کرد. این پیر زحمت کش، زندگی خویش را از راه خارکشی در می آورد. کاری به غایت سخت و توان فرسا. خداوند به پیر فقیر و زحمت کش ما همت و قناعتی عطا کرده بود که با این دو نعمت الهی: زندگی خویش را به خوبی سپری می کرد

خارکش پیری با دلق درشت پشته ای خار همی برد به پشت

لنگ لنگان قدمی برمی داشت هر قدم دانه شگری می کاشت

از خداوندش راضی و شکرگزار بود که به او توانی داده که در پیری بتواند روزی خود را به دست آورد. فقط به خدا وابسته بود و همیشه شکر گزار

!کای فرازنده این چرخ بلند! وی نوازنده دل های نژند

کنم از جیب نظر تا دامن چه عزیزی که نکردی با من

در دولت به رخم بگشادی تاج عزت به سرم بنهادی

حد من نیست ثنایت گفتن گوهر شکر عطایت سفتن

روزی از روزها، وقتی پیرمرد قصه ما با بار خار بر پشت، داشت از دشت بر می گشت و طبق معمول، هر قدم دانه شگری می کاشت،

:جوانی او را دید و به تماشایش ایستاد و شنید که پیرمرد می گوید

«...خدایا شکرت که این همه نعمت به من عطا کردی، این همه ثروت و عزّت به من بخشیدی، خدایا»

جوان که حرف های او را شنید و قد خمیده و لباس های زنده او را دید. به حیرت افتاد و در دل با خود گفت: «عجب پیرمرد بیچاره و احمقی! بیچارگی و نکبت و بدبختی از سر تا پایش می بارد. آن وقت شکر خدا را به جای می آورد و به خاطر ثروت و عزّت و دولتی

» که خداوند بدو بخشیده است شکر می گوید ولی کدام قدرت؟ کدام شوکت؟ کدام ثروت و عزّت؟

جوان جلوتر رفت و رو به روی پیرمرد ایستاد. می خواست سر از کارهای او در آورد و علت شکر گفتن های او را بفهمد. او در برابر

:پیرمرد ایستاد و چشم در چشم او، به او گفت

خار بر پشت زنی زین سان گام دولت چیست؟ عزیزیت کدام؟»

«!عمر در خارکشی ساخته ای عزّت از خواری نشناخته ای

پیرمرد لبخند معنی داری زد و سراپای جوان مغرور را برانداز کرد و آنگاه با لحنی کنایه آمیز گفت: «چه عزّتی و چه دولتی بالاتر از

اینکه محتاج جوانی همچون تو نیستم. خودم کار می کنم و خرج زندگی ام را در می آورم. محتاج این نیستم که به در خانه مردم

:بروم و تکه نانی از این و جام آبی از آن بخواهم و یا به این و آن بگویم

کای فلان، چاشت بده یا شامم نان و آبی که خورم، آشامم

»شکر گویم که مرا خوار نساخت به خسی چون تو گرفتار نساخت

جوان از شنیدن حرف های پیرمرد، شرمنده شد و سرش را به زیر انداخت. پیرمرد ادامه داد: «آری ای جوان، من خداوند بخشنده و

...مهربان را شکر می گویم که :

داد با این همه افتادگی ام عزّ آزادی و آزادگی ام

جامی

نورالدین عبد الرحمن بن احمد بن محمد (۷۹۳ - ۸۷۱ هرات)، معروف به جامی و ملقب به خاتم الشعرا شاعر، موسیقی‌دان، ادیب و صوفی نام‌دار سده ۹ قمری است.

آثار مهم: ۱. دیوان اشعار ۲. هفت‌اورنگ ۳-بهارستان ۴-نفحات الانس.

تصویر اول عکس جامی و دوم مقبره او در شهر هرات افغانستان است.



روان خوانی

این درس با هدف آشنایی دانش آموزان با حال و هوا و فضای دوران دفاع مقدس گنجانده شده است. متن به شیوه گفتاری روزگار ما نوشته شده است و به غیر از چند کلمه و اصطلاح نظامی و نام ابزار جنگی کلمات مشکلی دیده نمی شود. هدف اصلی آشنایی بیشتر ضمن این روایت با شخصیت اصلی متن «شهید مهدی باکری» است.



مهدی باکری (زاده ۳۰ فروردین ۱۳۳۳ در میاندوآب - درگذشته ۲۵ اسفند ۱۳۶۳ در جزیره مجنون) نظامی ایرانی بود که از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در خلال جنگ ایران و عراق محسوب می شد و فرماندهی لشکر ۳۱ عاشورا را بر عهده داشت

باکری در عملیات های فتح المبین، بیت المقدس، رمضان، مسلم بن عقیل، والفجر مقدماتی، والفجر ۱، ۲، ۳ و ۴، همچنین عملیات خیبر حضوری فعال داشت. وی در خلال انجام عملیات بدر در روستای حریبه، بر اثر اصابت گلوله مستقیم نیروهای عراقی کشته شد، سپس گروهی داوطلب برای بازگرداندن پیکر وی اقدام کردند، که در حال بازگشت، قایق آنها مورد اصابت موشک آر.پی.جی قرار گرفت و پیکر کلیه آنها در ارون درود مفقود گردید. دو برادر دیگر مهدی باکری؛ به نام های علی باکری و حمید باکری نیز به ترتیب در خلال انقلاب و جنگ ایران و عراق شهید شدند

متن به قلم حبیب یوسف زاده است.

حبیب یوسفزاده، نویسنده کودک و نوجوان سال ۱۳۴۴ در تهران متولد شد. او دارای مدرک لیسانس مترجمی زبان انگلیسی از دانشگاه آزاد اسلامی است و تا به حال کتاب‌هایی را در حوزه نوجوان و بزرگسال به فارسی ترجمه کرده است. عمده فعالیت‌های یوسفزاده ترجمه و تالیف مقالات و همچنین ترجمه چند عنوان کتاب آموزشی در حیطه داستان نویسی است.



- مجموعه داستان کوتاه کودکان و نوجوانان با عنوان کلاه قربانعلی نشر عصر ۱۳۷۸ - ۱
- مجموعه داستان کوتاه کودکان و نوجوانان با عنوان « هیندیشکا » - انتشارات مدرسه ۱۳۷۹ - ۲
- زندگینامه داستانی « علی اکبر صنعتی » هنرمند نقاش و مجسمه ساز معاصر- انتشارات مدرسه ۱۳۷۷ - ۳
- زندگینامه داستانی شهید مهدی باکری - انتشارات مدرسه ۱۳۸۲ - ۴
- ترجمه کتاب هری پاتر و یگان ققنوس (به طور مشترک) - انتشارات رویش ۱۳۸۳ - ۵
- باز نویسی خاطرات سردار حسن رستگار پناه - بنیاد حفظ آثار - ۶
- (انیمیشن کامیوتری(ترجمه)- انتشارات سوره مهر)) زیر چاپ - ۷
- بیش از ۵۰ مقاله ، داستان و مطالب طنز در مطبوعات مختلف بویژه مجلات رشد - ۸
- دبیر مجموعه ده جلدی «گام به گام تا داستان نویسی حرفه‌ای» انتشارات عصر داستان - ۹
- ترجمه کتاب «سبک شخصی در رمان» - انتشارات عصر داستان (یکی از عناوین مجموعه ده جلدی فوق‌الذکر) - ۱۰
- دو زندگینامه داستانی با عناوین «تنهاتر از کویر» و «کاش خوابت دروغ بود» - انتشارات محراب قلم - ۱۱
- ترجمه رمان بی خانمان- نشر افق- ۱۲
- ترجمه کتاب خودت داستان بنویس(آموزش داستان نویسی برای کودکان)- نشر طلایی- ۱۳

روان خوانی

آقامهدی

باران بند آمده بود اما هنوز از ساقهٔ علف‌ها آب می‌چکید و دشت پر از گودال‌های آب شده بود. عکسِ آسمان بر سطح لرزان گودال‌های آب، تماشایی بود. انگار صدها آئینه شکسته را کنار هم چیده بودند. ابرهایی که هر لحظه به شکلی درمی‌آمدند، در مقابل آن آئینه‌ها خودشان را برای سال نو آماده می‌کردند. خورشید از پشت کوه‌ها سرک می‌کشید و سلاح‌ها و کلاه‌های آهنی را برق می‌انداخت. دهانهٔ توپ‌ها و خمپاره‌اندازها را با کیسه‌های نایلونی پوشانده بودند تا آب به داخلشان نرود. در پشت خاکریز، جعبه‌های خالی مهمات و پوکه‌های مسی بَرّاق همه‌جا پراکنده بودند. چندا از سنگرها را آب گرفته بود و عده‌ای با لباس‌های خیس و گِل‌آلود مشغول خالی کردن آنها بودند. صدای خنده‌شان با صدای شِلپ شِلپ آب آمیخته بود. از سنگر بغل‌دستی صدایی می‌گفت: «آب را گل نکنیم!»

دیگری جواب می‌داد: «تو ماهی‌ات را بگیر...!»

خنده‌ها از ته دل بود. انگار نه انگار که در جبههٔ جنگ بودند. بیشتر چادرها را روی سنگرها زده بودند و سفره‌های هفت‌سین عید پهن بود؛ سفره‌هایی که در آنها، جای سماق و سمنو را سرنیزه و سیمینوف (نوعی مسلسل) و حتی سنگ پر کرده بود.

گاهی گردباد کوچکی لنگ‌لنگان از راه می‌رسید و چادرهای باران خورده را مشت و مال می‌داد. عده‌ای قرآن می‌خواندند و بعضی تندتند به ساعتشان نگاه می‌کردند و رادیوهای جیبی را به گوششان چسبانده بودند. ناگهان، صدای شلیک چند تیرهوایی بلند شد و زمزمهٔ «یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ» در سنگرها پیچید. عید آمده بود. به همین سادگی...!

به هر طرف که نگاه می‌کردی، عده‌ای همدیگر را در آغوش می‌کشیدند و صدای بوسه‌هایشان بلند بود. وقتی عید همه مبارک شد، نوبت به سفره‌ها رسید. «سین»‌های سفرهٔ هفت‌سین، یکی‌یکی غییشان زد. سیب‌ها به سرعت خورده شدند. سرنیزه‌ها به غلاف خود برگشتند. سیمینوف به سنگر تیربار رفت و طولی نکشید که... عید شروع نشده، تمام شد. کم‌کم ابرها هم پراکنده و خورشید، آشکار شد.

فرماندهان گروهان‌ها و گردان‌ها جمع شدند تا با هم به دیدن آقا مهدی، فرمانده لشکر بروند و سال نو را به او تبریک بگویند. همه جا آب راه افتاده بود و پوتین‌ها تا نصفه در گل چسبیده فرو می‌رفتند. روی سنگر فرمانده لشکر چادر بزرگی زده بودند. جلوی سنگر که رسیدند، چند جوان بسیجی عید را به آنها تبریک گفتند. آنها با عجله دور تا دور چادر را نخ می‌کشیدند. فرماندهان به همدیگر نگاه کردند و چند نفر از تعجب شانه‌هایشان را بالا انداختند. یکی از آنها که قدی کوتاه و ریشی بلند داشت، رو کرد به یکی از جوان‌های بسیجی و با لهجه ترکی پرسید: «اینها چیست؟»

بسیجی با لبخند جواب داد: «آقا مهدی خودش گفته است!».

مرد قد کوتاه همین‌طور که گل پوتین‌ها را روی زمین می‌مالید، زیر لب گفت: «آخر برای چی؟»

و بعد بدون اینکه منتظر جواب کسی شود، «یا الله» بلندی گفت و از در کوتاه سنگر داخل شد. پشت سر او، بقیه هم یکی‌یکی سرها را خم و بند پوتین‌ها را شل کردند. از سفره هفت «سین» و هفت «شین» (انواع شیرینی) خبری نبود. در عوض، سفره‌ای پر از نامه در وسط سنگر پهن شده بود.

آقا مهدی و دو نفر بسیجی دیگر که تندتند نامه‌ها را باز می‌کردند، بلند شدند و مهمانان را در آغوش گرفتند و عید را تبریک گفتند. آقا مهدی وقتی تعجب آنها را دید، با لبخندی که همیشه بر لب داشت، گفت: «اینها عیدی ماست، بچه‌های دانش‌آموز فرستاده‌اند!».

همه یک‌صدا پرسیدند: «از کجا؟»

آقا مهدی دو دستش را در میان نامه‌ها برد و درحالی که آنها را بو می‌کرد، جواب داد: «از همه جای همه جا! همه جای ایران سرای من است.»

بعد یکی از نقاشی‌ها را که با سنجاق به دیوار چادر زده بود، نشان داد و گفت: «بینید چه بلایی سر دشمن آورده است!».

هوایمایی شبیه یک هندوانه بزرگ با دو بال کوتاه درحالی که هنوز

چرخ‌هایش را جمع نکرده بود، تعدادی بمب را مثل یک شانه تخم‌مرغ روی تانک‌های دشمن خالی کرده بود. معلوم نبود هر تانک چند لوله دارد! سربازان دشمن مثل مهره‌های شطرنج، لابه‌لای تانک‌ها ریخته بودند و مداد رنگی سرخ، حسابی خونشان را ریخته بود. سمت راست نقاشی، پسرکی بسیجی پرچم سبز رنگی در یک دست و اسلحه‌ای در دست دیگر داشت. بلندی پرچم از هواپیما بالاتر زده بود و اطراف میله آن پر از گل و سبزه بود.

یکی از فرماندهان با خنده گفت: «جنگ یعنی این!»

آقا مهدی گفت: «داریم خوب‌هایش را جدا می‌کنیم تا نمایشگاهی از آثار دانش‌آموزان درست کنیم. برای همین رویشان را با نایلون جلد می‌کنیم تا باران خرابشان نکند. به برادرهای تبلیغات گفته‌ام، نقاشی‌ها را دور تا دور چادرها آویزان کنند».

چند ساعت بعد، نقاشی‌های بچه‌ها دور تا دور چادر فرماندهی و گوشه و کنار سنگرها، آویخته شده بودند. آن روز تا غروب، آقا مهدی اطراف چادرها قدم می‌زد و گاهی چندین دقیقه در مقابل آن نامه‌های رنگارنگ می‌ایستاد و به آنها خیره می‌شد. او نامه‌های بچه‌های مدارس را می‌بوسید و می‌گفت: «آنها هم در جبهه هستند؛ چون با این نامه‌ها به ما روحیه می‌دهند. این نقاشی‌ها و نوشته‌ها نشان می‌دهند که بچه‌ها هم به فکر ما هستند و برای پیروزی ما دعا می‌کنند. بچه‌ها دلشان پاک است. دعای آنها پشتیبان ماست».

سرگذشت شهید مهدی باکری، حبیب یوسف‌زاده



۱ در دوران دفاع مقدس، دانش‌آموزان چگونه نقش خود را در جنگ ایفا می‌کردند؟

۲ به نظر شما یک فرمانده موفق، چه ویژگی‌هایی دارد؟

تکالیف

-انجام تکالیف مربوط به نوشتن درس

- انتخاب یک بخش از اشعار مثنوی های بزرگ ادبیات فارسی و مشخص کردن جای قافیه ها
- انتخاب و خوانش متن های دیگری از ادبیات دفاع مقدس و ارسال فایل صوتی آن به دبیر مربوطه

دکتر خالق ششمی